

”گشادگشاد شعار نیس“: راهپیمایی به عنوان فعالیت سیاسی

تا ۱۹ آذر ۵۷، در ایران هیچ‌گاه شماری چنان بزرگ از زنان و مردانی چنان متنوع از نظر اجتماعی و گسترده از نظر طیف سنی در تظاهرات سیاسی واحدی شرکت نکرده بود، آن هم تظاهراتی مستقیماً علیه اساس حکومت. روزنامه‌های عمده تهران و تقریباً کل مطبوعات خبری در اعتصاب بودند و منتشر نمی‌شدند. اخبار رسانه‌های خارجی حکایت داشت رژیم با مخالفان بر سر آتش‌بسی یکی دو روزه به توافق رسیده است. ۱۹ آذر، ۱۰ دسامبر روز جهانی حقوق بشر، آن سال مقارن با نهم محرم، تاسوعا، بود. مقامها موافقت کردند در خیابان شاهرضا و امتداد آن به غرب و شرق نفرات مسلح در خیابان استقرار نیابند و فرمانداری نظامی قوایش را به شمال شهر و به حوالی نخست‌وزیری در جنوب شاهرضا عقب بکشد. سید محمود طالقانی، کریم سنجابی و مهدی بازرگان در آن زمان سخنگویان مخالفان شناخته می‌شدند و سرلشکر ناصر مقدم، رئیس ساواک، نماینده شاه تلقی می‌شد (از هاری، رئیس اسمی دولت، حتی پیش از آنکه با حمله قلبی در بستر بیفتد زیاد کاره‌ای نبود؛ موسوی اردبیلی و بهشتی از این زمان به مطرح شدند). توافق کردند در راهپیمایی آن دو روز تعرضی به سازمانهای دولتی صورت نگیرد و در آن مسیر به راهپیمایان تیراندازی نشود. روز بعد، ۲۰ آذر، شماری حتی بزرگتر، و خانواده‌هایی انگار کوچ و بُن، با شعارهایی از همه رقم به راهپیمایی پیوستند. شاه با هلیکوپتر به تماشای تظاهرات عظیم و آرام رفت و تلفنهای ضبط‌شده او پس از پرواز نشان می‌دهد روحیه‌اش را بیش از پیش باخت. نوار مکالمات تلفنی آن روز بعد از ظهر علی‌امینی که در وقایع بهمن از مراکز امنیتی بیرون آمد حاوی گفتگوهایی است عبرت‌آموز.* شاه پس از بازگشت به کاخ سخت ناامید و هراسان است و امینی بارساندن اخبار خیابانها انگار می‌کوشد روحیه او را هرچه خراب‌تر کند و آخر و عاقبت شلتاق و منم‌زدن را راندانه به رُخش بکشد. ساعتی بعد که عکس تظاهرکنندگان به دست شاه رسید باید نتیجه گرفته باشد ”دیگر به چه امید در این شهر توان بود؟“

در عکسها و فیلمهای تظاهرات آن روز که همان شب و فردا در رسانه‌های جهان منتشر شد، علاوه بر هزارها دانشجوی و جوان، قیافه افرادی را نیز می‌توان دید که ظاهراً اهل پرخاش نیستند، تا چه رسد خشونت. مردان و زنانی از تمام رده‌ها، برخی خوشپوش و آراسته، طبقه متوسط و شاغلان میانسال و اداریها و درس‌خوانده‌های شهری با زندگی کم‌وبیش روبه‌راه، بدون نیاز مادی مبرم، و برخوردار از مجال فراغت برای توجه به کیفیت زندگی و جنبه‌هایی مانند آزادی بیان و حق دخالت در تصمیم‌گیری سیاسی. برای شاه تردیدی نماند که کارش تمام است. در ماه غسل زودگذر بهای نفت گفته بود از این به بعد خودش شخصاً و منفرداً تصمیم می‌گیرد، دولت اجرا می‌کند، مردم اطاعت می‌کنند. به چشم خویش دید آدمهایی که خیال می‌کرد با قاشق نقره غسل دهانشان کرده و سر تا پا مدیون شخص او هستند صریحاً می‌گویند دیگر تحمل امرونی‌هایش را ندارند (پس از رفتنش، حتی در تجمع چهارم بهمن طرفداران قانون اساسی در امجدیه اسمی از او برده نشد؛ کشتی که به گرداب بلا بیفتد هر کالایی را ممکن است به دریا بیندازند).

یکی دو سال بود مضمون دخالت خارجی را به اندازه بیشترها تکرار نمی‌کرد و حالا متهم کردن این همه آدم درس خوانده بورژوازی و محافظه کار محترم پایتخت نشین خوش‌دک و پز به بی‌وطن بودن و پول گرفتن از اجنبی و آلت دست خرابکاران شدن جز تُف سر بالا نبود. آخرین گلایه‌اش حاوی این مضمون بود که "مردم به زودی پشیمان می‌شوند." گرچه شاگرد با استعدادی نبود بالاخره چیزهایی یاد گرفت، از جمله اینکه مردم حق انتخاب دارند هرچند ممکن است پایشان به سنگ بخورد.

در هر حال، آدمهایی که در آن تصاویر دیده می‌شوند چگونه رأی می‌دادند؟ شمار اینان که، به رغم برخورداری از وضع موجود، اهل رأی دادن نبودند آشکارا بزرگ است — بسیار بیش از یک درصد — اما در کل آرای واقعی و دقیقاً شمرده و ثبت شده به چند درصد سر می‌زد: دو، ده، بیست، سی درصد؟

مفهوم درصد پدیده‌ای است نسبتاً جدید که با قانون اساسی آمریکا در قرن هجدهم وارد فرهنگ سیاسی شد. تا پیش از آن، تعداد را مبنا می‌گرفتند و حرفی از درصد نبود. برای تصرف این شهر چند شوالیه، چند اسب، چند شمشیرزن، چند توپ، چند تفنگچی لازم است؟ مهم نبود طبقه حاکم چند درصد کل جمعیت باشد؛ با عده و عده (یعنی تعداد آدم و سازوبرگی که بتوان با این مقدار سکه بسیج کرد و به میدان فرستاد) تعیین می‌شد کدام اقلیت بر اکثریت سروری کند.

اما نه مؤلفان حقوقدان (و زمیندار و برده‌دار) قانون اساسی آمریکا کاملاً پایبند درصد بودند و نه حتی رهبران آتشین مزاج انقلاب فرانسه. در نیمه قرن بیستم بود که مفهوم درصد چاره ناچار شد و الزام عملی یافت. تازه آنها جوامعی‌اند دارای فرهنگ غالب و تقریباً یکدست اما با ایدئولوژیهای برخاسته از تضاد منافع طبقاتی. در جایی مانند ایران که اشتراکات خرده فرهنگ‌ها محدود است و جماعت را شکافی عمیق میان ملت مغلوب و دین غالب از هزار سال پیش دو شقه کرده، حرف زدن از درصد در عرصه سیاست نهایتاً یعنی آزادی انتخاب عقیده.

با تحولات انتهای دهه پنجاه، دو مفهوم درصد و قدر مطلق بیش از پیش مخلوط شد و معانی مترادف یافت. با بازگشایی مطبوعات و دانشگاهها در دی ۵۷ اختلاف نظر و گاه بگومگو در می‌گرفت که در یک مساحت معین وقتی مملو از جمعیت باشد چند نفر جامی گیرد. در گزارش شمار شرکت کنندگان میتینگ دو سازمان سیاسی، مثلاً در زمین چمن دانشگاه تهران، یکی را چند صد نفر می‌نوشتند و یکی را چند ده هزار تن. در مطبوعات پیشنهاد می‌شد که خیابان و میدان و زمین چمن عرض و طول قابل محاسبه دارد؛ می‌توان حداکثر جمعیت شانه‌به‌شانه و فشرده در محیط را تعیین کرد و اندازه این جمعیت هنگام راه رفتن نمی‌تواند چند برابر حالت ایستاده باشد.

برای مهندسه‌های دانشکده فنی معتبر خود دانشگاه تهران چنین محاسبات ساده‌ای نباید دشوار باشد. اما گرهبایی کار را حتی برای هندسه‌دان‌ها بغرنج می‌کرد. سخنگوی دولت موقت درباره تجمع جمعه ۴ اسفند ۵۷ سازمان فدائیان خلق در دانشگاه تهران، که احتمالاً با قدری اغراق تا ۱۵۰,۰۰۰ نفر هم گزارش شده بود، گفت "ده تا بیست هزار نفر از آنها، و بقیه خود مردم و از ما بودند." وقتی مهندس کراواتی چنین حرف عجیبی بزند، جای تعجب ندارد جراید ارزشی خیلی راحت ادعا کنند جمعیت به چند هزار تا هم نمی‌رسید.

از مردمی قرن‌ها معتاد به دانش لُذنی و علم حضوری نمی‌توان انتظار داشت یک روز ناگهان تعداد دندانهای اسب را بدون مراجعه به روایات و ذهنیات و متون باستانی محاسبه کنند. پس از سه دهه، دعوا هم‌چنان نه بر سر پنج و ده درصد، بلکه بر سر تعداد میلیونی "خود مردم و ما" و اقلیت ناچیز "آنها" است.

از نظر شاه، وقتی از این تعداد آدم معترض شماری قابل توجه از طبقه متوسط باشد کار را باید پایان یافته تلقی کرد. تیراندازی به قمه‌زن‌ها در گلوبندک یک داستان است، و به میانسالان متجدد در برابر دانشگاه تهران داستانی دیگر. و تفاوت فقط در کمیت تظاهرکنندگان نبود. اولی نماینده بخشی کوچک از بازار-حوزه، و دومی نماینده متجددهایی بود که توقع داشتند در روز حقوق بشر و هر روز دیگری بتوانند حرفشان را بزنند و مدام از سوی یک مشت مقام امنیتی تهدید و تحقیر نشوند. کسانی میل دارند تظاهرات تعیین‌کننده طبقه متوسط شهری را چشم‌پسته رفتن دنبال ماجرا، و دل‌کندن قدرتهای غرب از حکمران بی‌امید ایران را به زدن زیر آب او تعبیر کنند. تظاهرات دوروزه، همراه با بیانیه‌های دانشگاهیان و حقوقدانان و روزنامه‌نگاران، قطعنامه‌های پزشکان در تهران و شهرهای دیگر و اعتصاب کارگران نفت و خلبانان هواپیمایی ملی، قدرتهای غربی را در نشست گوادلوپ متقاعد کرد شاه اگر این همه شهرنشین میانحال به زبان خوش او را نمی‌خواهند پس حیات سیاسی‌اش به پایان رسیده است.

بیشتر، برخوردی از نوع ۱۵ خرداد به چنین نتیجه‌ای نینجامیده بود. شورش در مصر و سوریه و الجزایر و یمن و پاکستان هم به چنین نتیجه‌ای نینجامید. حکومتی اسلامی بدون حمایت دست‌کم بخشی از طبقه متوسط درس خوانده نمی‌تواند تأسیس شود یا در قدرت بماند. اما وقتی به قدرت رسید برداشتن نردبان انتخابات از جلو دست همان طبقه متوسط درس خوانده از واجبات است.

راهپیمایی عظیم و آرام تنها ضربه‌ای نبود که در آن دو روز بر شاه وارد شد. سیصد سرباز از پادگان نیروی هوایی تهران و ۱۵۰ سرباز از پادگان جی گریختند. بدتر از آن، در پادگان لویزان (قرارگاه گارد شاهنشاهی) یک سروان، یک ستوان، دو گروهان و سه سرباز گارد با حمله به ناهارخوری پادگان، ۲۷ افسر از جمله یک سرتیپ، چهار سرهنگ، یک سرگرد، و ۴۱ درجه‌دار و چهار سرباز را کشتند و ۲۱ تن دیگر را زخمی کردند. شاه قافیه را از هر نظر باخته بود و جای ماندن نبود. شورش خونین در لشکری نخبه که سی سال برای حفاظت از خویش و خاندان سلطنت با دقت روی آن کار کرده بود، درست همزمان با تظاهرات بورژوازی تهران علیه او، بی‌تابی‌اش برای ترک ایران را بیشتر می‌کرد. مثل احمدشاه و هرکس که به مناطق بدآب‌وهوا تبعید شده باشد، از قدیم عادت داشت در سعدآباد و نیاوران احساس دلتنگی و خطر کند.

آن راهپیمایی کار محمدرضا انزلی را یکسره کرد اما با کناررفتن او، مبارزه از سطحی درون‌شهری به محاصره شهر از طریق روستا تغییر کیفیت داد. از این رو، شروع استیلای تعداد بر درصد بود. در تمام موارد رفرا ندم و انتخابات که از آن پس برگزار شد جان کلام این نبود که چند درصد جامعه طرفدار چه جناح و چه سیاستی است؛ این بود که تعداد بیعت‌کنندگان کفایت می‌کند. تجربه نشان داد یک میدان آدم برای این مقصود کافی است. هر نفر از حاضریراق‌ها از پس یک دو جین شیکپوش نوزده‌آوری بر می‌آید. پس از دوره تولید مثل شدید دهه ۶۰ جمعیت کشور را دو برابر کرد، حتی امروز بیست میلیون آری‌گو فراهم نیست، اما هرگاه لازم باشد همان میدان پُر می‌شود و معترضان می‌دانند آماج مشت‌های گره‌کرده‌اند.

از نظر ریاضی، حکومت اسلامی به موضوع از دید عدد و قدر مطلق و در اختیار داشتن یک میدان آدم نگاه می‌کند. منتقدانش از زاویه نسبت و درصد نگاه می‌کنند و می‌پرسند پس چرا در محیط کار و زندگی‌شان اکثریت با موافقان نیست. ناظران خارجی که در جوامع خویش به نوعی استنباط دموکراتیک عادت دارند، یک میدان جمعیت را نمونه شمار بزرگتری رأی مثبت می‌بینند. خوب که نگاه کنیم، سر تا ته قضیه در شهری به بزرگی تهران گردآوردن همان یک میدان سیاهی‌لشکر دست‌آموز از سراسر کشور است — خواه موضوع

قطعنامه محکومیت جدیدی در سازمان ملل باشد، یا طول دادن جنگ، پذیرفتن آتش‌بس، اعدام دوجینی، تهیه پلوتونیوم و اورانیوم یا هر موضوعی که حرف زدن درباره آن می‌تواند کار صاحب‌نظر متجاسر را به انفرادی و مصاحبه تلویزیونی بکشاند. زمانی مضمون کوک می‌کردند که وقتی از بلندگو به راهپیمایی گفتند برای فشرده‌ماندن صفوف، «گشادگشاد راه نرین»، جمعیت همین را تکرار کرد، و ایضاً وقتی تذکر داده شد «گشادگشاد شعار نپس».

جمهوری اسلامی ایرادی نمی‌بیند که مخالفان روی مفهوم درصد پافشاری کنند اما هیچ‌گاه نگفته یا جایی نوشته که مبنای کارش درصد است. با نودوهشت و هشت‌دهم درصد شروع کرده و حالا به هشتادتا و هفتادتا هم رضایت می‌دهد. اما در هر فرصتی تصریح می‌کند اقلیت مؤمن طبق اصول حق دارد اکثریت را به راه راست هدایت کند. مبنای جهاد دینی تا تحقق وعده الهی، غلبه حق است نه اهمیت دادن به درصد اهل باطل که نودونه درصد بودنشان هم علی‌السویه است. شمار نفرات *هُمُ الْعَالِبُونَ* وقتی کفایت کند باقی حرفها باد هواست. در شریعت اسلام ترک موقت جهاد، و در مرام شیعه تقیه وجود دارد، اما صلح قلبی و واقعی خیر. انتخابات به‌عنوان تمهیدی برای گرفتن بیعت قابل قبول است؛ به‌عنوان روش مصالحه اجتماعی، چنانچه به تساوی گمراهان و مؤمنان بینجامد، نه. به همین ترتیب در راهپیمایی و تظاهرات، درصد اهل باطل هر قدر هم بزرگ باشد مهم نیست.

آیندگان ۱۷ دی، در نخستین شماره پس از پایان اعتصاب ۲۶ روزه، در مطلبی با عنوان «تاریخ معاصر این راهپیمایی‌ها را به خاطر ندارد» از آن واقعه یاد کرد. راهپیمایی اکثریت تا آن زمان خاموش در ۱۹ و ۲۰ آذر ۵۷ تأثیری چنان تاریخساز گذاشت که همچنان در هر فرصتی می‌کوشند آن را تکرار کنند.

محمد قائد

editor@lawhmag.com

از کتاب در دست انتشار **داستان آیندگان**

اسفند ۸۸

پی‌نوشت: یک نسل و سی سال پس از آذر ۵۷، همان منظره در ۲۵ خرداد ۸۸ تکرار شد و یک بار دیگر در دنیا صدا کرد. شباهت دریای آدمهای جورواجور در آن دو مورد به طیف گسترده سنی راهپیمایان و حضور چشمگیر زنانی از تقریباً همه اقشار اجتماعی، محدود نمی‌ماند. در تکرار تجربه، خواستها به همان اندازه جنبه فرهنگی و شخصیتی داشت. آن زمان، درس خوانده ترقیخواه شهری بسیاری چیزها از جمله مدام امرونی شنیدن را دون شأن خویش می‌دید. امروز عزت نفسش از موقعیت رقت‌بار کشور در جامعه جهانی هم سخت لطمه دیده است.

قدرت واقعی اکثریت، چه خاموش و چه گویا، پای صندوق رأی مشخص می‌شود. اما اختلاف نظر اساسی بین شرع و عرف بر سر دو مفهوم **تعداد** و **درصد** مانع دستیابی به نتیجه‌ای است که راهپیمایی به‌عنوان حرکتی متمدانه می‌تواند در پی داشته باشد.

□